

فرایند تحول و تکامل ساختار بین الملل

محمدرضا فرجی *

چکیده

ساختار نظام بین الملل یک متغیر مستقلی است که تمامی بازیگران نظام بین الملل در روند تصمیم گیری و سیاست گذاری خود باید مد نظر داشته تا تصمیماتشان بعد از اتخاذ به مرحله اجراء در آید و با ساختار نظام بین الملل منطبق باشد. این بدان معنا است که با تغییر در محیط بین الملل، سیاست ها نیز تغییر می کند تا تأمین منافع با توجه به واقعیات جدید انجام پذیرد، واقعیاتی که متأثر از شرایط بین الملل هستند و در آن برتری دولت به عنوان سیاست گذار تا آینده قابل پیش بینی تداوم خواهد داشت. ساختار نظام بین الملل پس از جنگ جهانی دوم ساختاری دو قطبی بود که در آن ساختار تمامی تغییر و تحولات زیر لوای دو بازیگر اصلی (شوروی سابق و آمریکا) به وقوع می پیوست و استراتژی تمامی بازیگران دیگر صحنه بین المللی به گونه ای متأثر از تصمیمات این دو ابر قدرت بود. اما بعد از فروپاشی شوروی عملاً ساختار نظام دو قطبی بعد از گذار از دوران تغییر و تحولات بنیادین نظام بین الملل که خود نشأت گرفته از این فروپاشی بود جای خود را به ساختار تک قطبی سپرد ساختاری که در آن آمریکا مدیریت نظام بین المللی را به این دلیل که در رأس ساختار نظام بین المللی قرار داشت و هیچ قدرتی یارای مبارزه با هژمونی طلبی آن را نداشت عهده دار گردید.

کلید واژه ها : ساختار، نظام بین الملل، نظام دو قطبی، نظام تک قطبی

* دانشجوی دکترا روابط بین الملل دانشگاه گیلان mfaraji62@yahoo.cim

مقدمه

اصولاً تمامی کشورها در صحنه بین‌المللی برای رسیدن به اهداف خود نیاز به تدوین و اجرای استراتژی دارند. به گونه‌ای که در سال‌های اخیر که نداشتن استراتژی ملی موجب سردرگمی در منافع و اهداف ملی و نهایتاً افول قدرت می‌شود. بر این مبنا یکی از پرسش‌های پیش روی سیاست‌مداران و استراتژیست‌ها این است که چه عواملی در اتخاذ یک استراتژی مؤثر است؟

در سال‌های اخیر کشورها به درستی دریافته‌اند که یک استراتژی زمانی به مرحله اجراء در می‌آید و از حالت بالقوه به بالفعل می‌رسد که هم‌اکنون در داخل و هم‌سازگاری با ساختار بین‌المللی را به دنبال داشته باشد (سیف زاده، ۱۳۸۲: ۴۵). در این راستا این پرسش مطرح می‌شود که ساختار بین‌المللی چگونه بر تصمیمات و استراتژی‌های بازیگران تأثیر می‌گذارد؟ آیا این ساختار همیشه ثابت است؟ به عبارتی آیا قواعد حاکم بر ساختار در همه مراحل ساختار ثابت است یا این که در مراحل مختلف قواعد آن نیز تغییر می‌یابد؟ ساختار دارای چه مرحله‌ای است؟ شاخص‌های هر مرحله چیست؟ در پاسخ به سؤالات مذکور این فرضیه مطرح می‌شود که در ساختار یک چرخه وجود دارد که از مرحله وقوع تغییر و تحولات بنیادین شروع شده و بعد از طی مراحل ظهور ساختار، رشد و تکامل ساختار، بلوغ ساختار و افول ساختار، دوباره به آن ختم می‌شود. قابل ذکر است که در هرکدام از مراحل ساختار قواعد حاکم بر آن متفاوت از مراحل دیگر است و کشورهایی در تدوین استراتژی خود موفق هستند که در ابتدا مرحله ساختار را تشخیص داده، به عبارتی پی‌ببرند ساختار در چه مرحله‌ای قرار دارد و سپس استراتژی مناسب با آن مرحله با توجه به قواعد حاکم بر آن مرحله تدوین کنند. بر این اساس نگارنده در این مقاله سعی دارد فرایند تحول و تکامل ساختار نظام بین

الملل را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد. بر این مبنا ابتدا مباحث نظری و تئوریک ساختار را مطرح کرده و سپس ساختار نظام دو قطبی را در طی پنج مرحله و نظام تک قطبی را در سه مرحله بررسی کرده و در پایان این نتیجه گیری گرفته شده است که نظام بین الملل در حال حاضر در مرحله بلوغ نظام تک قطبی قرار دارد.

مفهوم ساختار

ساختار^۱ اساساً به معنای بستر و معطوف به زمینه ای است که رویداد های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در چارچوب آن شکل می گیرند و معنا می یابند؛ ولی دانشمندان علم سیاست با توسل به مفهوم بستر یا زمینه، چیزهای بیشتری را مد نظر دارند. آن ها به ویژه به ماهیت منظم روابط اجتماعی و سیاسی اشاره دارند، به این واقعیت که نهاد ها، اعمال، امور روزمره و آداب و رسوم در طول زمان نوعی نظم یا ساختار پیدا می کنند (کالین های، ۱۳۷۲: ۱۵۹).

از نظر نو واقع گرایان در مورد ساختار جامعه بین الملل که بر اساس قدرت و توزیع قدرت تعریف می شود نکات زیر مطرح است:

۱ - توزیع امکانات بین واحدها: در این مورد مسئله توزیع قدرت، یعنی توزیع نسبی بازیگران و رابطه ی قدرت بین آنها مطرح می شود. با توجه به نقش محوری قدرت، مقصود از واحدها قدرت های بزرگ می باشد.

۲ - کارکرد واحدهای مختلف: به عبارت دیگر واحدها- قدرت های بزرگ - چه نقشی برای خود قائل هستند و اصالت خود را در چه می بینند؟

^۱ - structure

۳- اصل ایجاد کننده نظم (به معنای عدم هرج و مرج) : این اصول از دیدگاه قدرت های بزرگ چیست و برای ایجاد آنها چه روش هایی مورد استفاده قرار می گیرد؟
(اخوان زنجانی، ۱۳۷۴:۱۴)

مراحل شکل گیری یک ساختار

فرایند تکامل یک ساختار را می توان در پنج مرحله متمایز مورد بررسی قرار داد:
اول- مرحله ظهور یا ابتدایی ساختار: در این مرحله که معمولاً بعد از وقوع تغییر و تحولات بنیادین در سیستم بوجود می آید، با توجه به اینکه نقش ها یا حتی رفتارها حالت الگویی و وضعیت سازمان یافته ای به خود نگرفته اند، بازیگران در روند سیاست گذاری و اقدام از آزادی عمل وسیعی برخوردارند(اخوان زنجانی، ۱۳۷۴:۱۴) و هر یک (بخصوص قدرت های بزرگ) سعی در تثبیت جایگاه خود در سیستم داشته و می خواهند به گونه ای ساختار را به نفع خود رقم زنند.

دوم- مرحله رشد و تکامل ساختار: در این مرحله ساختار تشکیل شده ولی تثبیت نشده است. در این مرحله آزادی عمل بازیگران از مرحله ظهور ساختار محدودتر است ولی هنوز قواعد ساختاری حاکم بر سیستم بازیگران را محدود نمی کند (فرجی، ۱۳۸۹:۸).

سوم- مرحله بلوغ ساختار: در این مرحله ساختار تثبیت شده است و آزادی عمل بازیگران کاملاً محدود می باشد و هر گونه تصمیمی که بر خلاف قواعد ساختاری باشد با شکست مواجه می شود (اخوان زنجانی، ۱۳۷۴:۱۴). به عبارت دیگر در این شرایط، ساختار سیستم قواعد بنیادین خود را بر بازیگران تحمیل می کند.

چهارم- مرحله افول ساختار: در این مرحله قواعد حاکم بر ساختار کمی منعطف تر می‌شود. بازیگران نسبت به مرحله ی قبل از آزادی عمل بیشتری برخوردارند ولی هنوز ساختار نیز قواعد خود را بر بازیگران تحمیل می کند (فرجی، ۱۳۸۹: ۸).

پنجم- مرحله فروپاشی ساختار: در این مرحله قوانین رفتاری موجود و حاکم تضعیف شده و نقش تعیین کننده ای در رفتار بازیگران ندارد و یا رفته رفته اصول و قواعد رفتاری جدیدی شکل می گیرد. در این مرحله بازیگران از آزادی عمل زیادی برخوردارند و نکته مهم آنکه این آزادی عمل رو به افزایش دارد (اخوان زنجانی، ۱۳۷۴: ۱۴). بعد از این مرحله بازیگران با وقوع تغییر و تحولات بنیادین در سیستم روبه رو می شوند.

در مرحله ظهور و فروپاشی ساختار همه بازیگران (کوچک و بزرگ) از آزادی عمل وسیعی برخوردار می باشند. شاید در این مراحل است که بازیگران بزرگ و کوچک در درک روند تغییرات و دگرگونی ها دچار اشتباه محاسباتی شده و دست به رفتار های آشوب ساز بزنند (Waltz, ۲۰۰۸: ۳۴۷).

در مرحله رشد و افول ساختار آزادی عمل بازیگران کوچک کمی محدود می شود اما در مرحله بلوغ قواعد و اصول حاکم بر ساختار بر بازیگران تحمیل می شود. در این مرحله حتی قدرت های بزرگ باید قواعد ساختاری نظام را در تصمیمات و استراتژی های خود مد نظر قرار دهند.

جدول ذیل آزادی عمل بازیگران را در مراحل متفاوت ساختار نشان می‌دهد (فرجی، ۱۳۸۹: ۱۰).

مراحل تکامل ساختار	آزادی عمل بازیگران کوچک	آزادی عمل بازیگران بزرگ
ظهور	وسیع	وسیع
رشد تکامل	کمی محدود	وسیع
بلوغ	فوق العاده محدود	کمی محدود
افول	کمی محدود	وسیع
فروپاشی	وسیع	وسیع

همانطور که در جدول مشاهده می‌شود، تصمیمات و سیاست‌های بازیگران با توجه به قدرت آنها و مراحل مختلف ساختار متفاوت می‌باشد. به عبارت دیگر قدرت‌های بزرگ فقط در مرحله بلوغ ساختار آزادی عمل آنها محدود می‌شود. اما قدرت‌های کوچک در مراحل دیگر ساختار نیز از آزادی عمل وسیعی در اتخاذ تصمیمات و استراتژی‌های خود برخوردار نمی‌باشند چرا که همچنان قدرت‌های بزرگ برای آنها یک محدودیت محسوب می‌شوند.

ظهور ساختار دو قطبی

بسیاری از محققان تاریخ روابط بین‌الملل، ۲۱ فوریه ۱۹۴۷ را در پایه‌گذاری سیستم دو قطبی در سیاست جهان یک نقطه‌ی عطف قلمداد می‌کنند. اتفاق خاصی که در این تاریخ رخ داد در واقع یک موضع‌گیری سیاسی از طرف دولت انگلیس مبنی بر اظهار

عجز در مقابل حرکت‌های فرصت طلبانه شوروی در یونان و ترکیه بود که به اطلاع دولت ایالات متحده رسید و خواستار آن شد که اقدامی انجام گیرد (کازمی، ۱۳۷۳: ۷۹). در ماه مارس همان سال پرزیدنت "ترومن" در یک نطق تاریخی در مقابل کنگره، تعهد آمریکا را در قبال امنیت و حمایت از استقلال و حاکمیت یونان و ترکیه عنوان کرد. سخنرانی ترومن که اصول آن به دکتترین ترومن مشهور شد کمک به کشورهایی را مورد نظر قرار می داد که مستقیماً در معرض خطر توسعه طلبی شوروی قرار داشتند. اما به زودی معلوم شد که اینگونه تدابیر برای جلوگیری از توسعه نفوذ کمونیسم کافی نیست. زیرا کمونیسم به عنوان یک نیروی فراملی کشورهای دیگر را از درون مورد تهدید قرار می دهد. واکنش آمریکا در مقابل این تهدید پنهان طرح مارشال بود. ژنرال جرج مارشال سفیر سابق آمریکا در چین و وزیر خارجه این کشور در ژوئن سال ۱۹۴۷ در دانشگاه هاروارد سخنانی مبنی بر آمادگی آمریکا برای کمک مالی به کشورهایی که خواهان بازسازی اقتصادی خود هستند ایراد کرد که بعداً به طرح مارشال مشهور شد. مخاطب مارشال کل اروپا بود ولی پیدا بود که کشورهای زیر سلطه شوروی نمی توانستند به این پیشنهاد جواب مثبت بدهند از طرف دیگر هدف این طرح مبارزه با کمونیسم با سلاح اقتصادی بود. طرح مارشال نقطه ی عزیمت جهان به سوی دو قطبی شدن کامل و تعیین حوزه های نفوذ دو ابرقدرت بود، زیرا کشورهایی که به طرح مارشال جواب مثبت دادند وابستگی خود را به اردوگاه غرب ثابت کردند و کشورهایی که به این پیشنهاد جواب منفی دادند وابستگی خود را به شوروی نشان دادند (نقیب زاده، ۱۳۸۳: ۲۵۵).

واکنش شوروی در مقابل طرح مارشال ایجاد کمیونفرم^۲ یا سازمان اطلاعات کمونیستی بود. استالین در سخنرانی خود به مناسبت سی امین سالگرد انقلاب روسیه سخن از

^۲ -Cominform

رقابت در سطح جهانی بین اردوگاه سرمایه داری و اردوگاه سوسیالیسم به میان آورد و طرح مارشال را به عنوان تلاشی در جهت تجدید سازمان سرمایه داری برای به تعویق انداختن بحران امپریالیسم معرفی کرد. او در این سخنرانی از احزاب کمونیست جهان تقاضا کرد برای مقابله با تلاش های سرمایه داری به انضباط بیشتر روی آورند. اگر آمریکا از طریق طرح مارشال و طرح های نظامی و سیاسی بعد سلطه ی خود را بر اروپای غربی تحکیم می بخشید، شوروی نیز از این طریق از سلطه خود بر اروپای شرقی اطمینان حاصل می کرد (نقیب زاده، ۱۳۸۳: ۲۵۶).

رشد و تکامل ساختار دو قطبی

اولین رویارویی اصلی در زمان جنگ سرد در سال ۱۹۴۸ و بر سر برلین در گرفت. پایتخت سابق کشور آلمان در دل منطقه اشغالی روس ها به حال خود رها شده بود و استالین در ژوئن سال ۱۹۴۸ در صدد برآمد تا با قطع ارتباطات ریلی و جاده ای وضعیت خود را تثبیت کند.

جمعیت و حاکمیت سیاسی برلین غربی از طریق پل هوایی محفوظ ماند. استالین در ماه می ۱۹۴۹ به محاصره این شهر پایان داد. این بحران شاهد استقرار بمب افکن های دوربرد آمریکایی در شهر انگلیس بود که به طور رسمی به بمب افکن های اتمی معرف بودند، هر چند که هیچ یک عملاً به سلاح های اتمی مجهز نشده بود. متعاقب استقرار نظامی آمریکا، تعهد سیاسی آمریکا در قبال اروپا مطرح شد که در " سازمان پیمان آتلانتیک شمالی" (ناتو) تجلی یافت. این پیمان در آوریل ۱۹۴۹ به امضای کشورهای عضو رسید. اصل کلیدی این پیمان مقرر می داشت، حمله به یکی از کشورهای عضو، حمله به تمام کشورها تلقی می شود و با اصل دفاع جمعی که در ماده ۵۱ منشور

سازمان ملل تجلی داشت، سازگار بود. در عمل سنگ بنای این اتحاد عبارت بود از تعهد ایالات متحده به دفاع از اروپای غربی. در واقع این مطلب بدان معنا بود که آمریکا حاضر است برای بازداشتن "تجاوزطلبی" شوروی، از سلاح‌های هسته‌ای استفاده کند (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳: ۱۸۷). شوروی نیز قبل از امضای پیمان واشنگتن از طریق انعقاد قرارداد کمک‌های متقابل اقتصادی (کمکون در ۲۴ ژانویه ۱۹۴۹) نسبت به اقدام کشورهای غربی واکنش نشان داد ولی واکنش اساسی این کشور در شرق دور و با شروع جنگ کره صورت گرفت (نقیب زاده، ۱۳۸۳: ۲۵۷).

اقدام دیگر غرب ادغام نواحی زیر نظر خود در آلمان و تشکیل دولت آلمان فدرال بود، شوروی نیز در مقابل تأسیس جمهوری فدرال، جمهوری دموکراتیک آلمان را در قسمت شرقی آلمان به وجود آورد. بدین ترتیب تقسیم جهان و خصوصاً تقسیم اروپا تا سال ۱۹۵۵ کاملاً نهادینه شد، طرح مارشال و ناتو در طرف غرب، کمکون و پیمان ورشو در طرف شرق قرار داشت (نقیب زاده، ۱۳۸۳: ۲۵۷).

بلوغ ساختار دو قطبی

حوادث لهستان و مجارستان در سال ۱۹۵۶ و بی تفاوتی غرب نسبت به سرکوب این شورش‌ها و موضع آمریکا در قبال بحران سوئز در سال ۱۹۵۶ نشان می‌داد که هر یک از دو ابرقدرت به طور ضمنی مناطق نفوذ یکدیگر را محترم می‌شمارند و اجازه ابتکار عمل به زیردستان خود را هم نمی‌دهند و در همان حال آمریکا با انعقاد پیمان‌هایی نظیر پیمان بغداد با شرکت عراق، ترکیه، ایران و پاکستان (خود در این پیمان شرکت نکرده) در سال ۱۹۵۵ که در واقع دنباله پیمان کشورهای آسیای جنوب شرقی (سیتو ۱۹۵۴) و (آنزوس ۱۹۵۱) بود سعی در ایجاد یک خط تدافعی وسیع برگرد جهان کمونیست داشت (نقیب زاده، ۱۳۸۳: ۲۶۰). از آن طرف سیاست خروشچف نسبت به

غرب ترکیبی از همزیستی و در عین حال رویارویی بود. حمایت شوروی از جنبش های آزادیخواه ملی این ترس را در غرب به وجود آورد که چالشی جهانی از طرف کمونیست ها مطرح شده و به این ترتیب عزم آمریکایی ها را برای حمایت از دوستان و سرنگونی دشمنان، در جهان سوم راسخ کرد. تعهد آمریکا به لیبرال دموکراسی و حق حاکمیت ملی به وسیله جنگ سرد و نیز نگرانی نسبت به منافع اقتصادی و سیاسی آمریکا تعدیل شد. بحران بر سر برلین در سال ۱۹۶۱ و کوبا در سال ۱۹۶۲ جزو خطرناک ترین لحظات جنگ سرد به شمار می رود. در هر دو مورد خطر رویارویی مستقیم نظامی به وجود آمد و در اکتبر ۱۹۶۲ امکان جنگ هسته ای وجود داشت (بیلیس واسمیت، ۱۳۸۳: ۱۸۹). اینکه دنیا در زمان بحران موشکی کوبا به نبرد سرنوشت ساز نزدیک شد و دقیقاً به چه علتی صلح حفظ شد، در ساختار نظام دو قطبی باید جست ساختاری که در مرحله بلوغ خود قرار داشت و قواعد خود را بر بازیگران تحمیل می کرد، قواعدی که باعث شد بازیگران از اقدامات خود دست بکشند و در استراتژی های خود تجدید نظر کنند.

بحران برلن

در سال ۱۹۵۸ خروشچف که مستظهر به اسپوت نیک بود دوباره پرونده برلن را گشود و تقاضا کرد برلن (هم شرقی و هم غربی) به شهری آزاد و بی طرف تبدیل شود. کنفرانس ژنو در سال ۱۹۵۹ مرکب از وزرای خارجه کشورهای بزرگ موفق به پیدا کردن راه حلی برای مسأله آلمان نشد کنفرانس پاریس که قرار بود در ژوئن ۱۹۶۰ با شرکت سران شوروی و آمریکا تشکیل شود، با عنوان کردن پرواز هواپیماهای جاسوسی یو۲ آمریکا بر فراز خاک شوروی با شکست روبرو شد (نقیب زاده، ۱۳۸۳: ۲۶۲).

در نشست کندی و خروشچف در وین (ژوئن ۱۹۶۱)، خروشچف اعلام داشت که شوروی قصد دارد در صورت عدم سازش غرب در مورد برلن با آلمان شرقی قرارداد صلح جداگانه امضا کند (نقیب زاده، ۱۳۸۳: ۲۶۲).

کندی با روحیه ای افسرده از وین بازگشت و از کنگره درخواست کرد که بودجه دفاعی را به میزان ۲/۲۵ میلیارد دلار افزایش بدهد. کندی در یک سخنرانی اظهار داشت: « ما طالب جنگ نیستیم، اما پیشتر جنگیده ایم، و دیگران در زمان های گذشته این اشتباه خطرناک را مرتکب شده اند که پیش خودشان فرض کنند که غرب به قدری خود دوست و به اندازه ای ملایم و به حدی دچار نفاق است که قادر به ایستادگی در برابر تجاوز به آزادی در سایر کشورها نمی باشد». در ۲۵ ژوئیه ۱۹۶۵ کندی دستور احضار به خدمت نیروهای احتیاط را برای دفاع از دسترسی غرب به برلین صادر کرد. واکنش کمونیست ها به این مبارزه جویی، واشنگتن را حیرت زده کرد. در شب ۳ اوت ۱۹۶۱، دولت شوروی یک دیوار بسیار بلند بین دو بخش شرقی و غربی آلمان کشید. به این ترتیب آلمان به دو بخش شرقی و غربی هر یک تحت کنترل یک ابر قدرت درآمد (شولزینگر، ۱۳۷۹: ۴۶۶).

پروژه نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

بحران موشکی کوبا

کشف تأسیسات موشک های بالستیک میان برد و ساخت نقاطی برای موشک های میان برد در کوبا که از طریق شناسایی هوایی آمریکا صورت گرفت، تمام این مسأله را به سطح بحرانی بزرگ رساند. در شامگاه ۲۲ اکتبر ۱۹۶۲ کندی هفت اقدام را برای مدیریت بحران آغاز کرد (فن گلان، ۱۳۸۴: ۶۵۴).

۱ - قرنطینه سخت درباره همه تجهیزات نظامی تهاجمی عازم کوبا؛

۲ - نظارت هوایی مستمر و شدید کوبا؛

۳ - اعلام این سیاست آمریکا که هر موشک هسته ای پرتاب شده از کوبا علیه هر یک از کشورهای نیم کره غربی را حمله شوروی به آمریکا تلقی می کند که مستلزم واکنش تلافی جویانه کامل در برابر اتحاد شوروی است؛

۴ - تقویت نفرت پایگاه دریایی آمریکا در گوآنتاناموی کوبا؛

۵ - درخواست تشکیل جلسه فوری رکن مشورتی سازمان دولتهای آمریکایی برای بررسی موقعیت کوبا؛

۶ - درخواست تشکیل جلسه اضطراری شورای امنیت سازمان ملل متحد برای دست زدن به اقدام در برابر تهدید شوروی نسبت به صلح جهان؛

۷ - دعوت از نخست وزیر شوروی نیکیتا خروشچف برای متوقف سازی و دفع این تهدید مخفیانه، بی ملاحظه و تحریک کننده؛

کندی هیچ مهلتی برای روس ها تعیین نکرد، اما به روشنی گفت که این موشک ها باید برچیده شوند. پس از دو روز یک خط محاصره در اطراف کوبا کشیده شد و کشتی های جنگی روسیه که در راه کوبا بودند، بازگشتند (شولزینگر، ۱۳۷۹: ۴۷۰). روس ها ظاهراً در مقابل تهدید آمریکا تسلیم شدند و پس از نمایش های متعدد دیپلماتیک در ۲۸ اکتبر خروشچف دستور داد کشتی های روسی مسیر خود را عوض کنند و موشک ها و بمب افکن های روسی نیز از کوبا عقب کشیده شوند، به شرط آنکه اولاً آمریکا نیز موشک های میان برد خود را از ایتالیا، ترکیه و انگلستان برچیند و ثانیاً هرگز در صدد ساقط کردن کاسترو برنیاید. بدین ترتیب دنیا یک بار دیگر از لبه پرتگاه جنگ بازگشت (نقیب زاده، ۱۳۸۳: ۲۶۳). بهر حال وقایع بین سال های ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۲ حکایت از ساختار انعطاف ناپذیر، سلسله مراتبی و دو قطبی تحمیل شده بر بقیه جهان از سوی

ابرقدرت‌های ایالات متحده و اتحاد شوروی داشت. از این تاریخ به بعد با افول نظام دو قطبی روبه رو می‌باشیم.

افول ساختار دو قطبی

بعد از بحران موشکی کوبا، متغیرهای جدیدی بر روابط بین الملل حاکم شد که نشان از کاهش سلطه‌ی نظام دو قطبی بر روابط بین الملل داشت.

در این دوره کشورهای جهان سوم جنبش عدم تعهد را تشکیل دادند. کشورهای اروپایی نیز به سمت وحدت اروپا و ایجاد بازرار مشترک گام برداشتند. در اروپای شرقی نیز کشورهای یوگسلاوی و رومانی به استقلال رسیدند و زمزمه‌های مخالفت با سلطه‌ی شوروی در برلن، لهستان، مجارستان و آلبانی پیچید. در همین دوره دو کشور چین و ژاپن نیز در شرق دور یکی به صورت قدرت نظامی - سیاسی و دیگری به صورت یک قدرت اقتصادی حضوری مسلم و غیر قابل انکار در صحنه سیاست جهانی پیدا کردند، که همه‌ی اینها نشان از کاهش سلطه‌ی نظام دو قطبی بر ساختار نظام بین الملل داشت. به عبارت دیگر نظام دو قطبی که طی دوران ۱۹۴۷ تا ۱۹۶۲ باعث تقسیم کامل جهان به دو قسمت شرقی و غربی زیر پرچم دو قطب قدرت یعنی شوروی و آمریکا شده بود، اینک کمی از سلطه‌ی خود کاسته و به زیردستان خود اجازه فعالیت را می‌داد.

این مرحله با دوره‌ای از تنش زدایی میان ایالات متحده و اتحاد شوروی در دهه ۱۹۷۰ همراه بود که به مذاکرات تحدید تسلیحات استراتژیک (سالت ۱ و سالت ۲) منتج شد - توافقاتی که تولید جدید موشک‌های بالستیک قاره پیما و پرتاب کننده آنان را محدود می‌ساخت. این تنش زدایی در اوایل سال ۱۹۸۰ با تهاجم شوروی به افغانستان و تحریم بازیهای المپیک تابستانی از سوی ایالات متحده خاتمه یافت (کوهن، ۱۳۸۷: ۱۶۹).

قابل ذکر است که از حادثترین مسائل این دوره یکی مسأله موشک های اروپایی "ارومیسیل" و دیگری " جنگ ستارگان" بود که در هر دو مورد آمریکا راه مذاکره را مسدود نساخت (نقیب زاده، ۱۳۸۳: ۲۸۱).

فروپاشی ساختار دو قطبی

در این مرحله تمرکز اصلی توان نظامی شوروی در خارج را در افغانستان شاهد هستیم. اگر چه جنگ افغانستان تنها یکی از عوامل سقوط امپراطوری شوروی محسوب می شود، ولی تأثیر مهلکی بر ارتش آن داشت. این جنگ در سال ۱۹۷۹، با ورود سی هزار نیروی شوروی برای حفظ رژیم کمونیستی افغانستان که سال قبل از آن قدرت را به دست گرفته و با شوروی متحد شده بود، آغاز گردید. مسکو سپس ببرک کارمل را در پست نخست وزیری منصوب کرده و به تدریج شمار نیروهای خود را تا آنجایی افزایش داد که یکصد هزار نیروی مسلح شوروی در نبرد حضور پیدا کردند. در این جنگ، قدرت عظیم تکنولوژی شوروی برای مقابله با مجاهدین که به تسلیحات ارسالی از ایالات متحده، عربستان سعودی و چین از طریق پاکستان وابسته بودند، به کار گرفته شد (کوهن، ۱۳۸۷: ۱۷۶).

با روی کار آمدن میخائیل گورباشچف در سال ۱۹۸۵ و اجراء سیاستهای گلاسنوست (فضای باز سیاسی) و پرسترویکا (بازسازی اقتصادی) توسط وی، دیگر زمان برای سامان دادن به اوضاع دیر شده بود به گونه ای که توان اتحاد شوروی برای تعقیب جنگ افغانستان از بین رفته بود و دیگر هیچ عقلانیتی برای تداوم آن وجود نداشت. گورباشچف در تأیید بی ثمر بودن این جنگ و هزینه های گزاف ننگ داشتن رژیمی غیر

مردمی در قدرت، نیروهای کشورش را در سال ۸۹-۱۹۸۸ از افغانستان خارج و عرصه را برای کسب قدرت از سوی مجاهدین خالی کرد (کوهن، ۱۳۸۷: ۱۷۶).

از نگاه مسکو، جنگ افغانستان هزینه های سیاسی، اقتصادی و نظامی سنگینی را بر این کشور تحمیل کرده بود. مخالفت با جنگ در داخل نیز بر نارضایتی ها از سرکوب دولتی و ناتوانی اقتصادی آن می افزود. در این رابطه سیاست های آزاد سازی اقتصادی از سوی گورباشچف واکنشی به مشکلات اقتصادی بود. در خارج هم اکثر کشورهای در حال توسعه، تهاجم شوروی به افغانستان را نوعی ماجراجویی امپریالیستی می دانستند که به نوبه ی خود اعتبار مسکو به عنوان حامی جنبش های ضد استعماری را تحلیل می برد (کوهن، ۱۳۸۷: ۱۷۷).

هم زمان با تحولات مذکور در اتحاد شوروی، سلطه این ابرقدرت بر کشورهای اقماری اروپای شرقی نیز در حال تضعیف بود. در سال ۱۹۸۹ جنبشهای دموکراتیک توان خوبی را برای فعالیت کسب کردند. در اواخر همین سال دولت های کمونیستی در تمامی این کشورها سرنگون شده و دیوار برلین برچیده شد منطقه ی پیرامون نزدیک هارتلند شوروی از سلطه آن خارج گردید (کوهن، ۱۳۸۷: ۱۷۷).

سال بعد جمهوری های بالتیک خواهان استقلال از اتحاد شوروی شده و مسکو نیز با امضای پیمانی، اتحاد دو آلمان را پذیرفت. در نتیجه بدون شلیک حتی یک گلوله، منطقه استراتژیک اروپای شرقی هارتلند از دست شوروی خارج شد و بی فایده بودن زرادخانه هسته ای این کشور به اثبات رسید (کوهن، ۱۳۸۷: ۱۷۸).

شوروی نیز خود، با ایدئولوژی مارکسیسم وداع کرد و پذیرای رژیم دموکراتیک و لیبرال گردید. به طبع این فرایند به تضعیف قدرت این کشور در قالب فدراسیون روسیه نیز انجامید و آنرا از مرتبه ی ابرقدرتی به قدرت منطقه ای تنزل داد. با از بین رفتن یکی از دو قطب قدرت، نظام بین

المللی که بر پایه دو قطبی استوار بود فروپاشید (نقیب زاده، ۱۳۸۳: ۲۹۰). از سال ۱۹۸۹ تا ظهور نظام دو قطبی ما شاهد وقوع تغییر و تحولات بنیادین در نظام بین الملل هستیم تغییر و تحولاتی که هم نشأت گرفته از فروپاشی شوروی و ایدئولوژی کمونیسم و هم ناشی از انقلاب تکنولوژیک می باشد، ولی جنگ خلیج فارس سرآغاز نظام تک قطبی گردید.

جنگ خلیج فارس و ظهور ساختار تک قطبی

در پی تشدید اختلافات عراق و کویت بر سر منابع نفتی در مناطق مرزی دو کشور و متعاقب آن، شکست تلاش های میانجی گرایانه چند کشور عربی برای حل این موضوع، عراق در دوم اوت ۱۹۹۰ به کویت حمله نموده و به سرعت این کشور را به اشغال نیروهای نظامی خود در آورد. به دنبال این امر سازمان ملل متحد بلافاصله با صدور قطعنامه ۶۶۰، تجاوز عراق به کویت را محکوم نمود. علاوه بر سازمان ملل، ایالات متحده و شوروی نیز به عنوان بازیگران اصلی نظام دو قطبی این تجاوز را محکوم کردند. این در حالی بود که سردمداران ایالات متحده، خواهان انجام عملیات نظامی علیه عراق و سردمداران شوروی در جست و جوی یافتن راه های دیپلماتیک برای حل این بحران بودند (منوری، ۱۳۸۴: ۷۷).

در ادامه این روند، شورای امنیت سازمان ملل، با توجه به ناموفق بودن و عدم نتیجه بخشی اقدامات صورت گرفته برای خروج عراق از کویت اجازه استفاده از همه امکانات موجود بویژه حمله نظامی علیه عراق را در صورت خودداری این کشور از تخلیه کویت تا ۱۵ ژانویه ۱۹۹۱ صادر نمود. در ادامه و با اعلام اولتیماتوم ۴۸ ساعته آمریکا به عراق و انقضای این مهلت، نیروهای چند ملیتی در چارچوب یک ائتلاف بین المللی به رهبری

ایالات متحده، عملیات طوفان صحرا را برای عقب راندن نیروهای اشغالگر عراق و آزاد سازی کویت در فوریه ۱۹۹۱ آغاز نمودند (منوری، ۱۳۸۴: ۷۸).

آنچه در جریان جنگ دوم خلیج فارس بسیار اهمیت دارد، فرصت به دست آمده برای ایالات متحده برای پیشبرد نظام نوین جهانی به رهبری خود در آستانه پایان جنگ سرد است. چرا که شوروی - به عنوان دیگر ابرقدرت دوران جنگ سرد - خود در حال اضمحلال بود و این وضعیت تشکیل یک ائتلاف جهانی به رهبری آمریکا را تسریع نموده است (گودبای، ۱۳۸۲: ۲۳۴). سناریوی آمریکا به قدری ماهرانه تدارک دیده شده بود که هیچ کشوری فرصت چون و چرا پیدا نمی کرد. نیروهای آمریکا از نظر نظامی نیازی به همراهی اروپا نداشتند اما از نظر افکار عمومی و برای مشروع جلوه داده این عملیات، همراهی کشورهای اروپایی لازم بود. نیروهای آمریکا در عربستان سعودی، بحرین، قطر و عمان مستقر شدند. اما دامنه تحرک نیروهای اروپایی بسیار محدود بود. اروپائیان به نیکی از اهداف آمریکا آگاه بودند. آمریکا در صدد بود پس از اطمینان از انهدام ماشین جنگی صدام، گلوگاه انرژی جهان را در دست خود گرفته و از موضع قدرت با رقبای اروپائی، ژاپنی و روسی خود سخن بگوید پس از آن مسأله اعراب و اسرائیل را بر وفق مراد خود فیصله دهد و در آخرین مرتبه، نظارتی نیز بر جنبش های اسلام گرا اعمال کند. به همین دلیل جرج بوش با تأکید دوباره بر تعهد کشور خود در حفظ نظم بین المللی، آمریکا را در این الزام قرار داد که حتی پس از رفع بحران نیز برای یک دوره ی نامحدود در حوزه خلیج فارس باقی بماند. به هر صورت جنگ خلیج فارس آغاز دور جدید سیاست خارجی آمریکا بود (Boyer, ۱۹۹۰: ۷۳). این جنگ در واقع آخرین ضربه ی وارده به سیستم کهن و پیش درآمدی برای ورود به نظامی جدید

بود. نتایج حاصله از این جنگ به آمریکا امکان می داد برای یک دهه از هرگونه اقدامی که می توانست به حال تک قطبی بودن جهان خطرناک باشد جلوگیری کند.

بحران ۱۱ سپتامبر (۲۰۰۱) و رشد و تکامل نظام تک قطبی

حوادث ۱۱ سپتامبر، فرصت بی نظیری برای ایالات متحده و به خصوص نومحافظه کاران به قدرت رسیده در دولت بوش بود تا با برساختن یک " دگرخارجی " قابل فهم نظیر تروریسم، بنیادگرایی و خطر دستیابی تروریست ها و بنیادگرایان به سلاح های کشتار جمعی، از فاز مداخله گرایی تهاجمی محدود به مداخله گرایی تهاجمی نامحدود تغییر جهت داده و زمینه های بسط هژمونی آمریکا را فراهم کنند (Katzman, ۲۰۰۳: ۷).

به هر حال با وقوع رخداد ۱۱ سپتامبر، دولتمردان کاخ سفید تصمیم گرفتند بلافاصله و بدون توجه به حمایت یا عدم حمایت جامعه بین الملل، به صورت یکجانبه به افغانستان لشکرکشی نمایند. در ادامه به رغم آنکه در ابتدای امر، قدرت های بزرگ نظام بین المللی با این تصمیم مخالفت نمودند و خواستار خویشتن داری آمریکا در این خصوص شدند، اما در فاصله زمانی کوتاهی پس از وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر که نظام بین المللی یکی از پررفت و آمدترین و پرجنب و جوش ترین دوران مرادوات دیپلماتیک خود را تجربه می نمود، به ناگاه قدرت هایی چون: آلمان، فرانسه و روسیه و چین حمایت خود را از تصمیم ایالات متحده، اعلام کرده و چرخشی عمده در سیاست خارجی خود در قبال این بحران اتخاذ نمودند. این چرخش عمده از توافقات آشکار و پنهان این قدرت ها با ایالات متحده پیرامون منابع مادی حاصل از این حمایت سرچشمه می گیرد. بدین ترتیب آمریکا در کنار متحد سنتی خود یعنی انگلستان در هفتم اکتبر ۲۰۰۱ با استناد به

حق دفاع مشروع و ماده پنجم اساسنامه پیمان ناتو به افغانستان حمله نمود. در این راستا، نیروهای نظامی ایالات متحده و انگلستان با بهره گیری از این فرصت به دست آمده، توانستند ظرف مدت ۲۱ روز و با استعانت از توانمندی بالای نظامی خود، درباره ردگیری و هدف گذاری مناطق استقرار شبه نظامیان طالبان و گروه القاعده، افغانستان را به اشغال خود در آورند (منوری، ۱۳۸۴: ۸۷). در واقع حوادث یازده سپتامبر فرصتی را برای تصمیم گیرندگان صحنه سیاست خارجی آمریکا فراهم ساخت تا حضور خود را در افغانستان که اساساً خارج از حوزه امنیتی آمریکا و در منطقه نفوذ سنتی و تاریخی کشورهای انگلستان و روسیه در حول ۲۰۰ سال گذشته قرار داشت توجیه نظامی و سیاسی بکنند. اصولاً وقایع یازده سپتامبر این موقعیت تاریخی را نصیب آمریکا ساخت که الگوهای قدرت را که بعد از سقوط کمونیسم قوام یافته بودند، مشروعیت دهد و در پناه آن اهداف سیاست خارجی را که در بطن نظم نوین جهانی پا گرفته بودند را عملیاتی سازد (دهشیار، ۱۳۸۲: ۴۱).

بحران مؤخر عراق (۲۰۰۳-۲۰۰۲) و بلوغ نظام تک قطبی

پس از رخداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و در فاصله زمانی بین سالهای ۲۰۰۲-۲۰۰۳ مسئله عراق و ادعاهای آمریکا درباره تلاش این کشور برای دستیابی به تسلیحات کشتار جمعی، به یکی از مسائل بسیار حاد سیاست بین الملل تبدیل گردید. در واقع از این نظر، مسئله عراق بار دیگر به یک بحران بین المللی انجامید، در این راستا، ایالات متحده بار دیگر خواستار سرکوب نظامی عراق گردید، این خواسته در شرایطی مطرح شد که قدرت‌های اروپایی در کنار روسیه و چین با توجه به تجربه پیشین خود درباره عملکرد یکجانبه ایالات متحده در مدیریت بحران‌های بین المللی پس از جنگ سرد، خواستار حل و

فصل این مسئله درچارچوب سازوکارهای سازمان ملل و رکن اجرایی آن (شورای امنیت) گردیدند. این هماهنگی میان واحد ها و بازیگران مذکور، موجب شد تا قضیه عراق به سازمان ملل کشانده شود (نقیب زاده، ۱۳۸۲: ۲۱۱). بوش پسر در گزارش به سازمان ملل دلایل آمریکا برای حمله به عراق را اینطور برشمرد: ۱. دولت عراق شانزده قطعهنامه سازمان ملل را زیر پا گذاشته؛ ۲. این کشور دارای سلاحهای کشتار جمعی است؛ ۳. دولت عراق اصول حقوق بشر را رعایت نمی کند؛ (عرفانیان، ۱۳۸۲: ۳). ۴. دیک چینی نیز در ۲۹ اگوست ۲۰۰۲ طی یک سخنرانی اظهار داشت « بدون شک رژیم صدام حسین مهمترین تهدید برای خاورمیانه، ایالات متحده و صلح جهانی محسوب می گردد. تغییر رژیم صدام منافع بیشماری را برای کشورهای منطقه به همراه خواهد داشت و باعث افزایش توان آمریکا برای پیشبرد روند صلح خاورمیانه خواهد شد» (مرادی، ۱۳۸۱: ۷۳). وی همچنین صدام را متهم به ۱۰ سال همکاری با القاعده کرد (محمدیان، ۱۳۸۲: ۱۸۷). در همین زمینه ایالات متحده پیش نویس قطعهنامه ای را در مورد خلع سلاح عراق تهیه کرد که پس از ۲ ماه بحث و بررسی نهایتاً در تاریخ ۸ نوامبر ۲۰۰۲ (قطعهنامه ۱۴۴۱) به تصویب رسید. و تا حدودی راه را برای حمله نظامی آمریکا به عراق باز کرد در این قطعهنامه به دولت عراق هشدار داده شد که در صورت همکاری نکردن با سازمان ملل و سازمان بازرسان سلاحهای کشتار جمعی به سختی مجازات خواهد شد. تصویب این قطعهنامه از نظر برخی نویسندگان مهمترین و حساس ترین تصمیمی است که شورای امنیت در طول تاریخ خود گرفته است (احمدی، ۱۳۸۴: ۲۵۷).

با ظهور زمینه های ناتوانی سازمان ملل در حل و فصل مسالمت آمیز این بحران از طریق ترتیباتی چون بازرسی، نظارت و کمیسیون تحقیق، ایالات متحده با بی اعتنایی به سازمان ملل و به رغم اختلافات شدید با آلمان، فرانسه و روسیه، در مارس ۲۰۰۳

حملات هوایی خود علیه عراق را آغاز نمود و پس از بیست روز، این کشور را به اشغال خود درآورد (منوری، ۱۳۸۴: ۸۹). جنگی که خلع سلاح عراق از تسلیحات کشتار جمعی، بهانه آن بود به گونه ای که چندی پس از اتمام جنگ از جانب برخی مقامات آمریکایی عنوان شد که موفقیتی در یافتن سلاح های کشتار جمعی به دست نیامده است. در واقع دلایل اصلی حمله آمریکا به عراق را می توان بیشتر از منظر مساعد بودن فضای داخلی آمریکا، تسلط بر منطقه و بسط هژمونی آمریکا، تحلیل نمود (اسدی، ۱۳۸۱: ۱۹۱). این جنگ باعث تغییر ساختار نظام از هژمونیک منعطف به هژمونیک غیر منعطف و استبدادی شد (قاسمی، ۱۳۸۵: ۷۰).

نتیجه گیری

ساختار نظام بین الملل یک متغیر مستقلی است که تمامی بازیگران نظام بین الملل در روند اتخاذ تصمیمات و استراتژی های خود باید آن را مد نظر قرار دهند، به گونه ای که در نظر نگرفتن ساختار نظام بین الملل استراتژی کشورها را در اجراء ناکارآمد می سازد. ساختار یک مفهوم انتزاعی است، بنابراین نمی توان صرفاً با بر شمردن ویژگی های مادی سیستم آن را تعریف کرد. بر عکس بایستی با توجه به نحوه قرار گرفتن اجزاء و اصول زیربنایی سیستم تعریف گردد. در ساختار یک چرخه وجود دارد که از وقوع تغییر و تحولات بنیادین شروع شده و به آن ختم می گردد. پس از جنگ جهانی دوم ساختار نظام بین الملل، پس از گذر از وقوع تغییر و تحولات بنیادین دو جنگ جهانی اول و دوم دوقطبی گردید. ظهور ساختار دو قطبی عملاً در سال ۱۹۴۷ آشکار گردید و این ساختار دوقطبی در سال ۱۹۶۲ به مرحله بلوغ رسید، اما در سال ۱۹۸۹ ساختار دو قطبی فرو پاشید و تحولات بنیادینی که ناشی از فروپاشی امپراطوری شوروی به عنوان یکی از دو قطب قدرت بود ظاهر گردید. در این مرحله کشورهای تحت سلطه

امپراطوری شوروی به استقلال سیاسی و اقتصادی رسیدند. در سال ۱۹۹۰ با حمله عراق به کویت ساختار تک قطبی به رهبری ایالات متحده آمریکا ظاهر گردید، ساختاری که در سال ۲۰۰۳ و حمله یکجانبه آمریکا به عراق بدون در نظر گرفتن مجوز شورای امنیت و نظر سایر کشورها به مرحله بلوغ رسید. در حال حاضر نیز ساختار نظام بین الملل در فاز دوم مرحله بلوغ قرار دارد، در این فاز آمریکا همچنان به عنوان هژمون نظام بین الملل مطرح می باشد اما با توجه به وابستگی متقابل پیچیده بین اعضای نظام بین الملل به طور یکجانبه قادر نیست مانند مورد عراق عمل نماید و نیاز به همراهی دیگر قدرت ها نظام دارد، که نمود بارز آن را در سوریه شاهد هستیم.

منابع و مآخذ

- احمدی، کورش (۱۳۸۴). *شورای امنیت سازمان ملل و مسأله خلع سلاح عراق*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
- اخوان زنجانی، داریوش (۱۳۷۴). «*ساختار جامعه بین الملل و امنیت ملی*»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۹۲-۹۱.
- اسدی، بیژن (۱۳۸۱) «*اثرات حادثه ۱۱ سپتامبر بر ژئوپلیتیک منطقه خلیج فارس، آسیای مرکزی و قفقاز*»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال پنجم، شماره ۳ و ۴.
- اسدی، ناصر (۱۳۸۸). «*دیپلماسی اجبار: بررسی سیاست ایالت متحده آمریکا در قبال عراق (۲۰۰۳-۱۹۹۰)*»، فصلنامه روابط خارجی، سال اول، شماره ۳.

- بیلیس، جان و اسمیت، استیو (۱۳۸۳). *جهانی شدن سیاست روابط بین الملل در عصر نوین*، ترجمه؛ ابولقاسم راه چمنی و دیگران، تهران، انتشارات موسسه فرهنگی و مطالعاتی ابرار معاصر تهران.
- دهشیار، حسین (۱۳۸۲). *سیاست خارجی آمریکا در آسیا*، تهران: ابرار معاصر.
- سیف زاده، حسین (۱۳۸۲). *اصول روابط بین الملل (الف و ب)*، تهران: نشر میزان.
- شولزینگر، رابرت (۱۳۷۹). *دیپلماسی آمریکا در قرن بیستم*، ترجمه؛ محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- عرفانیان، محمدرضا (۱۳۸۲). « *جنگ بازدارنده یا احیای استعمار کهنه*»، ماهنامه خلیج فارس و امنیت، سال چهارم، شماره ۳۰.
- فرجی، محمدرضا (۱۳۸۹). *تحول در ساختار سیستم بین الملل و استراتژی یکجانبه گرایی آمریکا (۲۰۰۹-۲۰۰۱)*، دانشگاه تربیت معلم تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، پایان نامه کارشناسی ارشد.
- فن گلان، گرهارد (۱۳۸۴). *حقوق میان ملتها: در آمدی بر حقوق بین الملل عمومی*، ترجمه، داوود آقایی و حسین حافظیان، تهران: نشر میزان.
- قاسمی، فرهاد (۱۳۸۵). « *ساخت ژئوپلیتیکی سیستم بین الملل نوین و استراتژی نظامی، امنیتی ایالات متحده آمریکا*»، فصلنامه ژئوپلیتیک، شماره ۲
- کوهن، سائول برنارد (۱۳۸۷). *ژئوپلیتیک نظام جهانی*، ترجمه؛ عباس کاردان، تهران: ابرار معاصر تهران.
- گودبای، جیمز ای (۱۳۸۲). *تعارض های منطقه ای*، ترجمه؛ محمد رضا سعید آبادی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.

- محمدیان، حمید (۱۳۸۲). « *سلاحهای کشتار جمعی و بحران نیروهای ائتلاف در عراق*»، ماهنامه گزیده تحولات جهان، شماره ۱۶.
- مرادی، سید مهدی (۱۳۸۱). « *طرح جدید آمریکا برای خاورمیانه*»، ماهنامه گزیده تحولات جهان، شماره ۱۱.
- منوری، سید علی (۱۳۸۴). « *محور انگلوساکسون و مدیریت بحرانهای بین المللی پس از جنگ سرد در چارچوب سازوکار موازنه قدرت*»، در: کتاب اروپای (۵)، (ویژه روابط آمریکا و انگلیس)، تهران: ابرار معاصر.
- نقیب زاده، احمد (۱۳۸۲). *اتحادیه اروپا، از آغاز تا امروز*، تهران، نشر قومس.
- نقیب زاده، احمد (۱۳۸۳). *تاریخ دیپلماسی و روابط بین الملل از وستفالی تا امروز*، تهران: نشر قومس.
- های، کالین (۱۳۷۲). *درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی*، ترجمه؛ احمد گل محمدی، تهران: نشر نی.
- Buzan, Barry (۱۹۹۱). *People, States and Fear: An Agenda For International Security Studies in the Post Cold War Era*, Hemel Hempstead, Harvester Wheatsheaf.
- Katzman, Kenneth (۲۰۰۳). *Iraq; U.S. Efforts to Change the Regime*, CRS Report for Congress.
- Waltz, Kenneth (۲۰۰۸). *Realism in International Politics*, New York: Routledge.